



شما در حال مطالعه نسخه آنلاین یکی از مقالات «زبان مستر» هستید. لطفاً توجه داشته باشید که در این نسخه، برخی امکانات تعاملی مانند پخش صوت، ویدیو و تمرین‌های هوش مصنوعی در دسترس نیستند. برای مشاهده نسخه کامل و آنلاین مقاله، همراه با امکانات آموزشی و تجربه کاربری بهتر، [اینجا کلیک کنید](#).

## اصطلاحات مربوط به شغل و کار در انگلیسی

ارسال شده توسط علی بهادری ۱۴۰۰/۰۴/۰۶ ۱۱.۰۷K بازدید مقالات زبان انگلیسی، اصطلاحات انگلیسی



اصطلاحات مربوط به شغل و کار در انگلیسی، یکی از پرکاربردترین اصطلاحات انگلیسی است که در یادگیری و آموزش زبان انگلیسی نقش مهمی دارد. در این مقاله به آموزش این اصطلاحات می پردازیم.

## اصطلاحات مربوط به شغل و کار در انگلیسی

### Learn the Ropes

با یک کار یا زمینه کاری بیشتر آشنا شدن. یاد گرفتن. راه و چاه رو بلد شدن

Example: It will take me several months to learn the ropes, but I'm sure you'll be satisfied with my performance.

مثال: بلد شدن راه و چاه چندین ماه طول خواهد کشید، اما من اطمینان دارم که از عملکرد من راضی خواهید بود.

### Get the Sack/ Be Sacked

اخراج شدن

Example: I just got the sack, and so did ۲۰ other people. I have three hours pack up my things and leave the office.

مثال: من همین الان اخراج شدم و همینطور ۲۰ نفر دیگر. سه ساعت وقت دارم وسایلم را جمع می کنم و دفتر را ترک می کنم.

توجه: "Be sacked" در ایالات متحده آمریکا شناخته شده و قابل درک است، اما "get the sack" بسیار کمتر رایج است.

### Off the Hook

فارغ از سرزنش یا داشتن مسئولیت انجام کاری. فراغ بال. آزاد

Example: Jason said he'd finish the project tonight, so you're off the hook

مثال: جیسون گفت که امشب پروژه را به پایان می رساند، بنابراین شما فارغ هستید.

توجه: شما همچنین می توانید از "on the hook" استفاده کنید.

## Hanging by a Thread

در معرض خطر بزرگ حذف یا شکست بودن

Example: After you botched a third sales presentation, your job is hanging by a thread -you really need to improve.

مثال: بعد از اینکه شما سومین ارائه فروش را خراب کردید، شغل شما در معرض خطر قرار گرفت - شما واقعاً نیاز به پیشرفت دارید.

## Burn the Candle at Both Ends

ساعت های بسیار طولانی کار کردن

Example: I've been working two jobs so we can buy a car, but I'm very tired. I'm burning the candle at both ends.

مثال: من در دو شغل کار کرده ام تا بتوانیم یک ماشین بخریم، اما خیلی خسته ام. من ساعت های بسیار طولانی کار می کنم.

## Rank and File

اعضای عادی یک سازمان

Example: Labor leaders announced that they have agreed to a new contract, but the rank and file still don't like it.

مثال: رهبران حزب کارگر اعلام کردند که با قرارداد جدید موافقت کرده اند، اما اعضای عادی سازمان هنوز آن را دوست ندارد.

## Pink Slip

اخطار اخراج، از دست دادن شغل، معمولاً به دلیل اخراج از کار

Example: After teaching for ten years in that district, I got a pink slip last Tuesday.

مثال: پس از ده سال تدریس در آن منطقه، سه شنبه گذشته یک اخطار اخراج دریافت کردم.

توجه: شما همچنین می توانید بگویید: pink-slipped

## Out of Work

بیکار

!Example: I've been out of work since December. Hope I find a new job soon

مثال: من از دسامبر بیکار شده ام. امیدوارم به زودی کار جدیدی پیدا کنم!

## Move Up in the World

موفق تر شدن

.Example: You're driving a Lexus now. I can see you're moving up in the world

مثال: اکنون در حال رانندگی با یک لکسوس هستید. من می توانم ببینم که شما موفق تر می شوید.

## Give Someone The Old Heave-Ho

کسی را اخراج کردن. شخصی را از یک گروه یا تیم حذف کردن

.Example: Linda hasn't done a bit of work in months. I think it's time we gave her the old heave-ho

مثال: لیندا ماه ها است که کمی از کار را انجام نداده است. فکر می کنم وقت آن رسیده است که او را از تیم اخراج کنیم.

## All In A Day's Work (Excl.)

برای همین کار است که من اینجا هستم؛ اگرچه من به موفقیتی دست یافته ام، اما این بخشی از کاری است که انتظار می رود انجام دهم.

!Example: Jim, you really did well on that presentation! – Oh, all in a day's work

مثال: جیم، شما واقعاً در آن ارائه خوب عمل کردید!- او، من برای همین که اینجام.

## To bring home the bacon

تأمین هزینه های زندگی خانواده

example: "He felt it was his responsibility to bring home the bacon"

مثال: "او احساس کرد این مسئولیت او است که هزینه های زندگی خانواده را تامین کند."

### To balance the books

اطمینان از اینکه پول خرج شده بیشتر از مبلغ دریافتی نیست. متعال بودن دخل و خرج

examples: "The accountant couldn't work out the profit and loss until they had balanced the books"

مثال: "حسابدار تا زمانی که آن ها دخل و خرج را متعادل نکرده بودند، نمی توانست سود و زیان را تعیین کند."

### A ball park figure

یک رقم کلی مالی

example: "Until we had costed the project properly we were only able to give the customer a ball park

figure."

مثال: "تا زمانی که هزینه پروژه را به درستی نپرداخته ایم، فقط می توانستیم رقم کلی مالی را به مشتری بدهیم."

### A bean-counter

یک حسابدار

example: "The bean-counters told us we had to reduce the budget"

مثال: "حسابدارها به ما گفتند که ما باید بودجه را کاهش دهیم."

### Blood on the carpet

بسیاری از مشکلات در یک سازمان اغلب منجر به از دست دادن شغل شخصی شدن. مشکلات جدی ناشی از کشمکش ها  
میان اعضای یک شرکت یا سایر شرکت ها

example: "After the meeting there was blood on the carpet"

مثال: "بعد از جلسه مشکلات جدی ای میان اعضا بود."

### The bottom line

کل. رقم نهایی در ترازنامه / مهم ترین ویژگی چیزی.

example: "When he told me the bottom line I decided not to go ahead with the project"

مثال: "هنگامی که او مبلغ نهایی را به من گفت تصمیم گرفتم که پروژه را ادامه ندهم."

### To break even

وقتی هزینه ها برابر سود باشند. برابر شدن دخل و خرج

example: "The company broke even after two years"

مثال: "این شرکت حتی پس از دو سال دخل و خرجش یکی شد."

### A cash cow

محصول یا خدماتی که سود زیادی برای یک شرکت به دست می آورد.

example: "The new product has proved to be a real cash cow"

مثال: "محصول جدید ثابت کرده است که سود زیادی برای شرکت بدست می آورد."

### Chief cook and bottle washer

کسی باشید که مسئول همه چیز است

example: "If you want to set up your own business you have to be ready to be chief cook and bottle washer"

مثال: "اگر می خواهید کار شخصی خود را راه اندازی کنید، باید آماده باشید تا خودتان مسئول همه چیز باشید."

### A big cheese

یک فرد مهم، یک رهبر (معمولاً در مورد تجارت).

example: "Anita Roddick is a big cheese in Body Shop"

مثال: "آنیتا روددیک یک فرد مهم در Body Shop است."

### To cold call

تماس با مشتریان احتمالی بدون قرار یا تماس قبلی. تماس تبلیغاتی

example: "The sales rep cold called customers from the business directory

مثال: "نماینده فروش از فهرست مشاغل، با مشتریان تماس تبلیغاتی برقرار می کند.

### To cook the books

اصلاح صورت های مالی و اطلاعات حسابداری، به ویژه به طور غیرقانونی. حساب های پول را دستکاری کردن

example: "We only made a profit last year because our accountant cooked the books

مثال: "ما فقط سال گذشته سود کسب کردیم زیرا حسابدار ما حساب های پول را دستکاری کرد."

### To crack the whip

کسی را تهدید کردن که بیشتر کار کند

example: "We finished the project on time, but only because I really cracked the whip

مثال: "ما پروژه را به موقع به پایان رساندیم، اما فقط به این دلیل که من واقعاً تهدید کردم که بیشتر کار کنیم."

### A dead end job

شغلی که هیچ شانسی برای ارتقا و پیشرفت ندارد.

example: "She left the company because she was very ambitious but in a dead end job

مثال: "او شرکت را ترک کرد زیرا بسیار جاه طلب بود اما در شغلی بود که جای پیشرفتی نداشت."

### To be fired

از کار خود برکنار شدن

example: "He was always coming late, so eventually they fired him

مثال: "او همیشه دیر می آمد، بنابراین سرانجام او را اخراج کردند."

## A golden handshake

دریافت هزینه زیادی در هنگام ترک یک شرکت.

example: "She won't have to find a job very quickly because she got a huge golden handshake from her last job."

مثال: "او نیازی به یافتن کار خیلی سریع نخواهد داشت زیرا او از آخرین کار خود پول زیادی دریافت کرده است."

## Jack / Jill of all trades (master / mistress of none)

شخصی که مهارت های زیادی دارد اما در مهارت خاصی برجسته نیست. همه فن حریف. همه کاره و هیچ کاره این اصطلاح بسته به زمینه استفاده از آن می تواند منفی یا مثبت باشد.

example: "She can turn her hand to anything, she's a real Jill of all trades"

مثال: "او می تواند هر کاری را به عهده بگیرد، او یک همه کاره و هیچ کاره ی واقعی است."

## To get the sack

از کار خود برکنار شدن

example: "He was always coming late, so eventually they sacked him"

مثال: "او همیشه دیر می آمد، بنابراین سرانجام آن ها او را اخراج کردند."

## A close shave

وقتی خیلی به موقعیت خطرناک یا ناخوشایندی نزدیک می شوید یا فقط می توانید از آن اجتناب کنید. از خطر جستن.

example: "I nearly crashed the car this morning, it was a close shave"

مثال: "من امروز صبح تقریباً با ماشین تصادف کردم، این اتفاق یک جور از خطر جستن بود."